


Consideration of the Object of Intuition in Spinoza's Philosophy

Mohammad Anbarsooz  - Ph.D. in Philosophy, University of Tabriz, Tabriz, Iran

Yousef Nozohour  - Associate Professor of Philosophy, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

Abstract


Baruch Spinoza, the rationalist philosopher of the seventeenth century, devoted special attention to knowledge and epistemology. In his philosophy, knowledge has types and classes, the most valid of which is intuitive knowledge, and from this point of view, he focused on intuition, its objects, and its features. This paper, studying the types of cognition in Spinoza's thought, attempts to explain its meaning and the object. Furthermore, the article, based on two sorts of interpretations, shows that, in the development of Spinoza's philosophy, the object of intuition changes. This variation is caused by passing Spinoza's thought from the division of knowledge, based on the form in the *TRE*, to that division, based on content in *Ethics* and there are serious debates among interpreters about that. In both works, Spinoza's intuition is inferential, immediate, and irregular. Although, in *TRE*, its object is attribute and mode, while in *Ethics*, it is only mode or the essence of a particular thing. Finally, we show that the realization of intuitive knowledge guarantees credible and efficient knowledge and leads to liberty and happiness as the main purpose of Spinoza's philosophy.


Keywords: Spinoza, Knowledge, Intuition, Attribute, Mode.

– Corresponding Author: mohammad_anbarsouz@yahoo.com

How to Cite: Anbarsooz, M., Nozohour, Y. (2022). Considering the Object of Intuition in Spinoza's Philosophy, *Hekmat va Falsafe*, 16(68), 153-174.

بررسی متعلق شهود در اندیشه اسپینوزا

محمد عنبرسوز*  دانش آموخته دکتری فلسفه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

یوسف نوظهور  دانشیار فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

چکیده

باروخ اسپینوزا، فیلسوف عقل‌گرای قرن هفدهم، توجه ویژه‌ای به شناخت و معرفت‌شناسی دارد. بر اساس نظر اسپینوزا، شناخت انواع و مراتبی دارد که معتبرترین آن‌ها شناخت شهودی است و از همین رهگذر، او به بحث از شهود، متعلق آن و ویژگی‌هایش می‌پردازد. جستار حاضر، ضمن بررسی اقسام شناخت در اندیشه اسپینوزا، به واکاوی مفهوم و متعلق شهود در نظر او خواهد پرداخت. همچنین مقاله پیش رو، بر اساس دو دسته از تفاسیر، نشان خواهد داد که در سیر تفکر اسپینوزا، تغییری در متعلق معرفت شهودی صورت می‌پذیرد که ناشی از گذر اندیشه اسپینوزا از تقسیم معرفت بر مبنای صورت‌شناسایی به تقسیم آن بر اساس محتوای شناسایی است. این تغییر در انتقال اسپینوزا از رساله اصلاح فاهمه به کتاب اخلاق نمایان می‌شود و مفسران بر سر آن اختلافاتی دارند؛ بنابراین شهود مورد نظر اسپینوزا در هر دو اثر، امری استنتاجی، بی‌واسطه و بی‌قاعده است؛ اما متعلق آن در رساله اصلاح فاهمه صفت و حالت و در اخلاق تنها حالت - یا ذوات اشیاء جزئی - است.

کلیدواژه‌ها: اسپینوزا، شناخت، شهود، صفت، حالت.

مقدمه و بیان مسئله

بحث شناخت یکی از محورهای اصلی فلسفه اسپینوزا^۱ را تشکیل می‌دهد و اکثر شارحان اسپینوزا، معرفت حقیقی موردنظر او را معادل با تصور تام^۲ قلمداد می‌کنند. لذا می‌توان گفت که «شناخت در اسپینوزا همانا سیر و حرکت تدریجی از وضع مبهم و انتزاعی به سوی ادراکی پیوسته و واضح‌تر که همانا تصورات تام است، می‌باشد» (مرادخانی، ۱۳۸۰: ص ۴۵۵). تصور تام، به‌مثابه بنیاد معرفت راستین، شناخت حقیقی انسان را تضمین می‌کند و شناخت حقیقی هم به دلیل نقشی که در رهایی انسان از بند انفعالات^۳ دارد، از اهمیت زیادی برخوردار است. اسپینوزا در تعریف تصور تام چنین می‌نویسد:

«مقصود من از تصور تام تصویری است که چون بنفسه و بدون در نظر گرفتن موضوع تصور اعتبار شود، همه خواص یا علامات داخلی یک تصور درست را دارا باشد» (اسپینوزا، ۱۳۶۴: ص ۶۶)

در نظر اسپینوزا، فعال بودن ذهن از جهت وصول انسان به آزادی و سعادت اهمیت دارد؛ لذا انسان باید به دنبال حصول شناختی باشد که فعالیت ذهن را تضمین کند و او را به سوی سعادت سوق دهد؛ بنابراین «معرفت شهودی لاجرم منجر به عشق عقلانی به خداوند می‌شود که برای اسپینوزا قوی‌ترین و پایدارترین شکل شادی است» (لوید، ۱۳۹۶: ص ۱۵۰).

تعریفی که اغلب فرهنگ لغت‌های فلسفی از شهود ارائه می‌کنند، متمرکز بر معرفی شهود به‌عنوان نوعی ادراک مستقیم یا آگاهی بی‌واسطه است؛ اعم از این که صحت یک گزاره باشد یا متعلق یک ادراک مانند مفهوم (Runes) (Blackburn, 2005: P.197) (Edwards 1967, 204) 1942, 149). بی‌واسطگی، خصلت مفهومی شهود در این تعریف است؛ درحالی‌که گزاره‌ها و مفاهیم، متعلقات شهود محسوب می‌شوند. از منظر مفهومی، شهود موردنظر اسپینوزا تقریباً در راستای همین تعریف عمومی قرار می‌گیرد؛ اما از جهت

1. Baruch Spinoza (1632-1677)

2. Adequate Idea

3. Passions

متعلق، شهود مورد نظر اسپینوزا نیازمند کنکاش بیشتری است که از محورهای مقاله پیش رو به شمار می‌رود. نگارنده بر آن است که اسپینوزا صورت‌بندی مسئله شناسایی را (از رساله اصلاح فاهمه^۱ تا اخلاق^۲) تغییر داده است؛ به طوری که تمایز اقسام شناخت در رساله اصلاح فاهمه، مبتنی بر صورت شناسایی و در کتاب اخلاق مبتنی بر متعلق شناسایی، مطرح شده است.^۳ این تغییر نگرش، به تغییر متعلق شهود در گذار از رساله اصلاح فاهمه به اخلاق، منجر شده؛ اما معنای کلی شهود و مفهوم آن، در سراسر اندیشه اسپینوزا ثابت باقی مانده است.

مفسرین اسپینوزا، در بررسی متعلق شهود، عموماً به دو دسته تقسیم می‌شوند: یک گروه به تغییر نگرش اسپینوزا در بحث شهود، از رساله اصلاح فاهمه تا اخلاق، باور دارند؛ در حالی که گروه دیگر معتقدند که در مورد تلقی اسپینوزا از متعلق شهود، تفاوت بنیادینی در آثار مختلف او وجود ندارد. ادوین کرلی^۴ و جیمز مکینتاش^۵ معتقدند که گسستی در اندیشه اسپینوزا (از رساله اصلاح فاهمه تا اخلاق) در باب مسئله شناسایی رخ داده است. این در حالی است که اسپینسر کار^۶ و استیون ندلر^۷ بر پیوستگی و همگرایی اندیشه او در این دو اثر تأکید می‌کنند. اختلاف این دو گروه مبتنی بر این است که دسته اول محتوا یا متعلق شناسایی را مبنای تقسیم انواع شناخت قرار می‌دهند؛ در حالی که دسته دوم به صورت شناسایی توجه دارند^۸ که یکی از اغراض اصلی این جستار اثبات صحت تفسیر گروه

1. Treatise on the Improvement of the Understanding

2. Ethics

۳. لازم به ذکر است که دیگر اثر مهم اسپینوزا، یعنی رساله مختصره نیز به رساله اصلاح فاهمه نزدیک است و علم شهودی را شناختی معرفی می‌کند که بینشی نسبت به طبیعت جوهر و صفاتش در آن نهفته است: (Harris, 1973: p.108)

4. Edwin Curley

5. James Mackintosh

6. Spencer Caar

7. Steven Nadler

۸. پارکینسون و هریس هم از نظر فکری، به گروه اول نزدیک هستند؛ اما از آنجایی که اظهارات کرلی و مکینتاش در این زمینه مفصل‌تر از دیگران است و سایر مفسرین نیز این دو را به عنوان مدافعان اصلی گسست فکری اسپینوزا معرفی کرده‌اند، در این جستار از ایشان تنها به عنوان شارحین اندیشه اسپینوزا در دیگر موضوعات استفاده خواهیم کرد.

نخست خواهد بود.

گروه دوم مفسران، یعنی کسانی که به یکدست بودن تلقی اسپینوزا از شهود معتقدند، برآنند که نظر اسپینوزا در باب شناخت و اقسام آن، در آثار مختلف او تغییر مهمی نکرده و کتب اصلی او از این جهت صرفاً نسخه‌های متفاوتی از یک اندیشه هستند. اسپینسر کار در این باره می‌گوید:

«من از سازگاری و تمامیت تمایز (اقسام شناخت) در نظر اسپینوزا، با استناد به خوانشی جدید از متون او، دفاع خواهم کرد؛ خوانشی که علاوه بر آن که محتمل و قابل پذیرش است، مستلزم این نیست که اسپینوزا نظر خود را (در فاصله) میان رساله و اخلاق تغییر داده باشد» (Carr, 1978: P.241).

ندلر در دفاع از یکپارچگی شهود اسپینوزا تصریح می‌کند که محتوا عامل تفاوت دو نوع شناخت نیست؛ بلکه عامل تفاوت شناخت نوع دوم و سوم، صورت‌های خاص آن‌هاست. شناخت عقلی، یا شناخت نوع دوم، استنتاجی و مشتمل بر استنتاج معلول از طریق علتش است؛ در حالی که شناخت شهودی، یا شناخت نوع سوم، ادراک بی‌واسطه ارتباط میان علت و معلول است و به فهم ذات شیء می‌انجامد» (Nadler, 2006: p.181). بر همین اساس، جستار حاضر ضمن تبیین گسست اندیشه اسپینوزا در باب اقسام شناخت، از یک سو سعی بر ایضاح مفهوم شهود در نظر او خواهد داشت و از سوی دیگر، تغییر متعلق شناخت شهودی را به‌عنوان مهم‌ترین پیامد گسست مورد بحث معرفی خواهد کرد.

زمینه دکارتی

ریشه‌یابی مفهوم شهود نشان می‌دهد که تعابیر مختلف حاکی از این مفهوم از قرن‌ها قبل در جهان فلسفه رایج بوده و تاریخچه آن به یونان باستان بازمی‌گردد. افلاطون و فلوطین عموماً دریافتی عرفانی عقلانی از شهود داشتند و آن را در نسبتش با امر متعالی درک می‌کردند. بر همین اساس، اغلب از شهود به شناخت متضمن بی‌واسطگی معنا که با الهام غیراستنتاجی یا غیرعقلانی همراه است، تعبیر می‌شود؛ یعنی معرفتی که به مکاشفه پیش‌گویانه و غیرقابل تبیین بیانجامد (Armstrong, 1953: p.33) (Emilsson, 2007: p.191)؛ اما مقصود

اسپینوزا از معرفت شهودی با قصد هر چیز غیر عقلانی یا غیر قابل مذاقه فاصله دارد (Harris, 1973: p.108) که این موضوع در ادامه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

تأثیرات اسپینوزا از اندیشمندان قبل از خودش، در سه اثر مهم او نمایان می‌شود. در رابطه با تقسیم شناخت به سه نوع اصلی، رساله مختصره تا حدی افلاطونی است، رساله اصلاح فاهمه رگه‌های پررنگ دکارتی دارد و کتاب اخلاق احتمالاً مستقل‌ترین اثر اسپینوزا در معرفت‌شناسی و کتاب اسپینوزایی اوست. در بحث تقسیم‌بندی انواع شناخت، تأثیرات و پژوهش‌های افلاطونی در رساله مختصره واضح به نظر می‌رسند؛ جایی که سه نوع شناخت مذکور، نه تخیل و عقل و شهود، بلکه گمان، باور صادق و شناخت واضح نامیده می‌شوند» (Curley, 1973: p.28).

مؤثرترین اندیشمندی که دریافتش از مفهوم شهود، اندیشه اسپینوزا را تحت تأثیر قرار داده، دکارت است. دکارت معتقد بود که باورهای ما دو دسته‌اند: باورهای بنیادی و باورهای اشتقاقی که باورهای مشتق مبتنی بر باورهای بنیادی هستند و از آن‌ها نتیجه شده‌اند؛ اما در پس باورهای بنیادی هیچ باوری که مبنای آن‌ها باشد وجود ندارد (Curley, 2006: p.30). او برای راستی‌آزمایی معرفت، شک را به کار می‌گیرد. نظر به این که حقیقت امری بسیط است و واسطه‌ای برای دست‌یابی یا تصدیق آن وجود ندارد، دکارت آن را متعلق شهود قرار می‌دهد و شهود را ادراکی می‌داند که متعلقش ضرورتاً بدیهی بالذات است و نیازی به امری بیرونی ندارد. وی کوژیتو را مهم‌ترین نمونه شهود عقلانی معرفی می‌کند و در پاسخ‌هایش به دسته دوم اعتراضات می‌نویسد: «وقتی کسی می‌گوید: می‌اندیشم، پس هستم یا وجود دارم، او از یک قیاس منطقی برای استنتاج وجودش از اندیشه‌اش استفاده نمی‌کند، بلکه آن (وجود داشتنش) را به مثابه امری بدیهی در یک شهود ذهنی بسیط درمی‌یابد» (Descartes, 1985: p.100). بر همین اساس می‌توان گفت که «منظور دکارت از شهود، ساده‌ترین و بی‌واسطه‌ترین نوع شناخت عقلی است» (کاتینگم، ۱۳۹۲: ص ۵۹) که نقطه آغاز مسیر شناخت حقیقی محسوب می‌شود و آغاز نمودن از این شهود عقلی می‌تواند متضمن حصول شناخت یقینی باشد. نسبت شهود با سایر انواع

شناخت، در کنار مجموعه واژگانی که اسپینوزا برای طرح این مسئله به کار می‌گیرد و نیز گذار شهودی که در دکارت خودش را در قالب کوژیتو نشان می‌دهد و در اسپینوزا یک گذار معرفت‌شناختی به تصور تام است، مواردی هستند که تأثیرپذیری اسپینوزا از دکارت را نشان می‌دهند. اسپینوزا بخش عمده‌ای از بحث مهم خود درباره تقسیم‌بندی انواع شناخت را به تبیین ارتباط انواع شناخت با یکدیگر و معین کردن متعلق هر کدام از آنها اختصاص داده و در این موضوع، آشکارا دغدغه‌های دکارتی برای پرهیز از خطا و رسیدن به شناخت تام را پیگیری می‌کند.

اقسام شناخت

اسپینوزا در آثار مختلف خود، با سه رویکرد مختلف، انواع شناخت را مورد تقسیم‌بندی قرار می‌دهد. بر اساس تفسیر کرلی، اسپینوزا در رساله مختصره تقسیم انواع را به مثابه طبقه‌بندی حالاتی که انسان متشکل از آنهاست، یعنی «تصورات معین»^۱، عرضه می‌کند. در رساله اصلاح فاهمه اسپینوزا از «تمامی طریقه‌های دریافت که من قبلاً از آنها برای تصدیق یا رد هر چیزی بدون تردید استفاده کرده‌ام» سخن می‌گوید و در کتاب اخلاق تقسیم انواع شناخت را به عنوان تقسیم‌بندی طریقه‌هایی که در آنها ما «اشیاء را درمی‌یابیم و مفاهیم کلی را شکل می‌دهیم» لحاظ می‌کند (Curley, 1973: pp.31-32). بر اساس تقسیم‌بندی مراتب و انواع معرفت که در کتاب اخلاق ارائه شده، علم شهودی^۲ سومین نوع شناخت است که «در ترجمه (کتاب اخلاق) به «شهود»^۳ ترجمه شده است، اما ترجمه تحت‌اللفظی‌تر (و متداول‌تر) آن «شناخت شهودی»^۴ است» (پارکینسن، ۱۳۸۱: ص ۱۷۳). اهمیت بحث از شهود در اندیشه اسپینوزا در این است که «شناخت شهودی (در میان انواع شناخت) تنها موردی است که می‌توانیم مدعی شویم که می‌تواند اعتبار عام داشته باشد» (Goetschel, 2004: p.42) و همین اعتبار عام، موجب مصونیتش از خطا می‌شود و ذهن

1. Certain Ideas
2. Scientia Intuitiva
3. Intuition
4. Intuitive Knowledge

را از لغزش مصون می‌دارد.^۱

اسپینوزا در باب خطا و ماهیت آن، تشریح روشنی به دست می‌دهد که فهم آن نقش مهمی در روشن شدن شهود موردنظر او دارد. توضیح او درباره خطا بدین شرح است:

«برای این که نشان دهیم خطا چیست، میل دارم به این واقعیت توجه شود که در تخیلات نفس از این لحاظ که تخیلات اند، خطایی نیست، یعنی نفس از این حیث که تخیل می‌کند، خطا نمی‌کند، بلکه خطایش فقط از این حیث است که فاقد تصویری است که رافع وجود این قبیل مخیلات باشد» (اسپینوزا، ۱۳۶۴: ص ۹۳).

با توجه به این که تخیل فی‌نفسه خطا نمی‌کند^۲ و عقل هم اگر صرفاً بر اساس تصورات تام و واضح و متمایز خود عمل کند، هیچ‌گاه دچار خطا نخواهد شد، می‌توان گفت که خطا حاصل تصورات است و به نظر اسپینوزا وقوع خطا را می‌توانیم نتیجه عدم وضوح برخی تصورات قلمداد کنیم (نوظهور، ۱۳۷۹: ص ۶۱)؛ بنابراین امر نادرست چیزی نیست جز «فقدان شناخت که لازمه تصورات ناتمام و ناقص و مبهم است» (اسپینوزا، ۱۳۶۴: ص ۱۰۵).

اسپینوزا در رساله اصلاح فاهمه^۳ تقسیم متفاوتی از انواع معرفت ارائه می‌کند و شناخت را واجد چهار مرتبه می‌داند: ۱. ادراکی که آن را از طریق مسموعات حاصل

۱. البته برخی از مفسران عقل را هم در مصونیتش از خطا هم‌رده شهود قرار می‌دهند؛ باین‌حال، به نظر می‌رسد که حتی در صورت خطاناپذیر بودن معرفت عقلی، باید بپذیریم که شناخت شهودی بر شناخت عقلی برتری دارد. درواقع، شناخت استدلالی بالضروره درست و خطاناپذیر است، اما به خاطر ویژگی کلی بودنش نمی‌تواند وافی به مقصود باشد. (اسپینوزا، ۱۳۶۴: ص ۱۱۲)؛ یعنی شناخت نوع دوم کلی و بنابراین از تبیین ذات هر امر جزئی عاجز است. درواقع، شهود «از جهت معتبر و متعین بودنش، به عقل شباهت دارد؛ اما برخلاف عقل، غیراستنتاجی و همراه با بینش مستقیم از آن چیزی است که شناخته می‌شود؛ لذا بنیان کل معرفت علمی حقیقی را تشکیل می‌دهد» (Curley, 1973: p.28).

۲. این درست است که تخیل به‌تنهایی از خطا مصون است، اما باید توجه داشت که در اندیشه اسپینوزا تصور بدون حکم هم ممکن نیست.

۳. "Treaties on the Emendation of the Intellect" اسپینوزا این رساله ناتمام پیش از کتاب اخلاق و در سال‌های ۱۶۶۰ تا ۱۶۶۵ نگاشته است.

می‌کنیم یا از طریق نشانه‌ای که برحسب قرارداد (برای رساندن مفهومی) تعیین می‌شود. ۲. ادراکی که ما از طریق تجربه‌ای مبهم حاصل می‌کنیم، یعنی تجربه‌ای که فاهمه موجب آن نبوده است و آن را فقط بدین جهت تجربه می‌نامیم که چون برحسب تصادف حاصل شده و هیچ تجربه دیگری ناقض آن نبوده است، برای ما به صورت مسلم باقی می‌ماند. ۳. ادراکی که در آن ذات چیزی از چیزی دیگر استنتاج می‌شود، ولی نه به نحو مقتضی؛ این ادراک هنگامی پیش می‌آید که ما از معلولی علت آن را استنتاج می‌کنیم، یا هنگامی که نتیجه‌ای را (از این معنی) می‌گیریم که قضیه‌ای کلی همواره با خاصیتی همراه است. ۴؛ و بالاخره ادراکی که در آن شیء فقط با ذات خود، یا با شناخت علت قریب خود، ادراک می‌شود (اسپینوزا، ۱۳۷۴: ص ۲۲).

تقسیم‌بندی فوق در حالی ارائه می‌شود که اسپینوزا در کتاب *اخلاق*، با برگرداندن دو قسم اول شناخت به یک قسم واحد، تنها به سه نوع معرفت قائل می‌شود و نوع سوم را شناخت شهودی می‌نامد. در وهله نخست، اشیاء جزئی به وسیله حواس و به صورتی مبهم، ناقص، درهم و بدون نظم برای عقل ما نمودار می‌شوند و این قبیل ادراکات ناشی از تجربه مغشوش هستند. در مرتبه بعد، ما از مفاهیم مشترک و تصورات تامی که از خواص اشیاء داریم، شناختی را حاصل می‌کنیم که شناخت استدلالی یا نوع دوم نامیده می‌شود؛ اما نوع سومی هم وجود دارد که آن را علم شهودی می‌نامیم و از تصور تام ماهیت بالفعل بعضی از صفات خاص خدا ناشی و به شناخت تام ذات اشیاء منتهی می‌شود. لذا می‌توان گفت بر اساس تعالیم موجود در کتاب *اخلاق* و همچنین با توجه به این نکته که در نظر اسپینوزا معرفت و هستی ارتباطی موازی و درهم تنیده دارند، «وجود شیء به سه طریق ممکن است دریافته شود: روش ادراک، روش عقل و روش شهود که این‌ها سه سطح مشهور شناخت در نظر او هستند» (Wolfson, 1934, vol1: p.369).

شناخت نوع اول، معرفت مورد نظر اسپینوزا به عنوان معرفت واجد اعتبار عام نیست؛ چراکه «قائم است بر علتی خارجی نه داخلی و بنابراین غیر تام است» (هارت، ۱۳۹۲: ص ۱۸۸) و نمی‌تواند انسان را به هدف اصلی خود در عرصه شناخت؛ که همان حصول معرفت

معتبر و یقینی باشد، برساند^۱. نوع دوم شناخت نیز اگرچه بالضروره صادق است، اما با یک مشکل اساسی مواجه است که آن را از اعتبار مورد نظر اسپینوزا ساقط می‌کند و آن ویژگی کلیت است. اسپینوزا صراحتاً اشاره می‌کند که شناخت اشیاء جزئی یا شناخت شهودی نوع سوم، برتر از شناخت کلی یا نوع دوم معرفت است (اسپینوزا، ۱۳۶۴: ص ۳۰۰) و کلیت نوع دوم شناخت که از تبیین ذات هر امر جزئی عاجز است، به ضعف اراده ارتباط دارد (پارکینسن، ۱۳۸۱: ص ۱۷۲). انسان با معرفت کلی نمی‌تواند اراده خویش را در این مورد بسط دهد که با عواطف مربوط به آنچه باید بکند و این دوری از جزئیت است که به ضعف اراده انسان دامن می‌زند^۲؛ بنابراین می‌توانیم بپذیریم که «نوع دوم شناخت که اسپینوزا آن را «شناخت عقلی» می‌نامد، معطوف به جزئیات نیست. بلکه معرفت به خصایص مشترک اشیاء است، (یعنی) خصایصی که مقوم ذات هیچ‌یک از اشیاء جزئی نیست. در مقابل، سومین نوع شناخت، یا شناخت شهودی، از تصور تام ماهیت بالفعل بعضی از صفات خاص خدا نشأت می‌گیرد و به شناخت تام ذات اشیاء منتهی می‌شود^۳» (DellaRocca, 1996, pp: 85-86).

به نظر می‌رسد که ارائه دو گونه تقسیم‌بندی شناخت در دو اثر مهم اسپینوزا در تضاد با یکدیگر قرار ندارد؛ بلکه تقسیم‌بندی ارائه‌شده در کتاب اخلاق، به نوعی شکل تکامل یافته همان تقسیمی است که در رساله مطرح شده. نگاهی دقیق‌تر به تفاسیر ارائه‌شده در این خصوص نشان می‌دهد که باور به تقلیل چهار نوع معرفت به سه گونه از آن، مورد تأیید تمامی مفسران نیست و پیچیدگی‌هایی دارد که جزئیاتش در ادامه مورد بحث قرار خواهد گرفت. با این حال، روشن است که هر دوی این تقسیم‌بندی‌ها بر اساس یک الگوی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی درهم‌تنیده ارائه شده‌اند و می‌توانیم آن‌ها را به عنوان دو

۱. به اعتقاد اسپینوزا، در عرصه عمل هم این نوع «تفکر غیر تام و انفعالی، اگر هم زمانی به رفتار خوبی بینجامد، اتفاقی و غیرمستقیم است چرا که ما نمی‌توانیم از راه تخیل، به شناخت یقینی درباره منفعت نهایی خود برسیم» (هریس، ۱۳۸۹: ص ۱۸۳).

۲. اسپینوزا در صدد آن است که با طرح شناخت شهودی این معضل را رفع کند.

۳. دلارو کا بخش پایانی جمله را از تبصره ۲ قضیه ۴۰ بخش دوم اخلاق نقل کرده است.

شیوه تقسیم‌بندی موارد مشخص یا تلاش‌های مقدماتی و پیشرفته برای صورت‌بندی شناخت لحاظ کنیم.

شناخت شهودی

گفتیم اسپینوزا بر آن است که نوع اول شناخت، به جهت معطوف بودنش به امور محسوس، درگیر ظواهر است و اعتبار تام ندارد. نوع دوم شناخت نیز به دلیل کلیتش نمی‌تواند مورد استناد واقع شود؛ اما شناخت شهودی که «حاصل چیزی جز ظهور^۱ مستقیم خود شیء بر فاهمه نیست» (Spinoza, 2002: p.93)، خود متعلق شناسایی را موردنظر قرار می‌دهد. در میان ویژگی‌های مختلفی که مفسران برای شهود اسپینوزا برشمرده‌اند، بر سر صدق ضروری و خطاناپذیر بودن، توافق وجود دارد؛ بدین معنا که شهود اسپینوزا امری بالضروره صادق است و این صدق مربوط به استنادش به جوهر مطلقاً نامتناهی است. این نوع شناخت، اشیا را «تحت شکل سرمدیت» تصور می‌کند یا می‌فهمد (اسپینوزا، ۱۳۶۴: صص ۲۹۶-۲۹۷). اسپینوزا خطا یا امر نادرست را شناختی معرفی می‌کند که از تصورات ناتمام، ناقص و مبهم ناشی شده؛ بنابراین، درمقابل شناخت ناپسند و خطا، امر صادق و شناخت خطاناپذیر عبارت خواهد بود از شناخت تام بی‌واسطه نسبت به امر کامل، مطلق و نامتناهی. استفاده از این تبیین، صدق ضروری شهود را روشن‌تر می‌سازد و به همین خاطر است شهود را، با لحاظ نمودن متعلق آن، امری خطاناپذیر تلقی می‌کنیم.

شناخت شهودی، از جهت ارتباطش با نفس، در مقابل شناخت نوع اول قرار می‌گیرد و این ویژگی نیز احتمال خطا را در آن از بین می‌رود. به اعتقاد اسپینوزا، سومین نوع شناخت به نفس مربوط است و نفس، از حیث سرمدیتش، علت تام یا صوری این شناخت محسوب می‌شود (همان: ص ۲۹۶). در نتیجه، بر انسان است که در پی شناخت شهودی باشد؛ چراکه «عالی‌ترین فضیلت نفس، یعنی قدرت یا طبیعت نفس و یا عالی‌ترین کوشش آن این است که اشیا را با نوع سوم شناخت بفهمد» (همان: صص ۲۹۳-۲۹۴)؛ اما مهم‌ترین

ویژگی شهود اسپینوزا که آن را از اکثر تعابیر شهود در تاریخ فلسفه متمایز می‌کند، جزئیت آن است. برخلاف شناخت استدلالی یا نوع دوم که شناخت کلی است، شناخت نوع سوم، شناخت اشیای جزئی است و به ذات اشیاء جزئی معطوف است، نه امور کلی و انتزاعی خاصی که دریافت آن‌ها عملاً سودی برای وصول به سعادت ندارد و مسئله ضعف اراده را لاینحل باقی می‌گذارد.

ژان وال در این رابطه، به نحوی متفاوت، اظهار عقیده می‌کند و بر اساس شرح او، در اندیشه اسپینوزا «جزئیت همواره مقرون به خطاست و خطا غیر از حقیقت جزئی و انتزاع نیست که پس از اندراج در کل، محو می‌شود. پس باید همواره به سوی تمامیتی هرچه گسترده‌تر رفت که در دامنه آن، خطا ناپدید می‌گردد» (وال، ۱۳۸۰: ص ۵۵۹). این تفسیر ممکن است متناقض به نظر برسد؛ چراکه ما گفتیم اسپینوزا متعلق معرفت شهودی را امر جزئی می‌داند. این تناقض، با دقت در معنای «جزئیت»، از بین خواهد رفت. توضیح مسئله بدین شرح است که وقتی وال از خطاپذیری در شناخت امر جزئی سخن می‌گوید، مقصودش امر جزئی محسوس است؛ در حالی که شهود شیء جزئی که در کلام دیگر مفسرین طرح می‌شود، ناظر به دور بودن از ابهام^۱ است و مقصود از امر جزئی در این معنا، امری است که «به نحو تام» دریافت می‌شود و صرفاً مفهومی نیست. در واقع، مقصود وال از «جزئی»، نه امری در برابر کلی، بلکه امری عینی است که در برابر امر انتزاعی و ذهنی قرار می‌گیرد.

دیگر وصف شناخت شهودی در اندیشه اسپینوزا «وحدت بخشی» است.^۲ اساساً نظام مابعدالطبیعی اسپینوزا، نظامی اتصالی و وحدت‌گراست و بر همین اساس او به دنبال شناختی است که کثرت محسوس را ذیل وحدت مندرج تحت وحدت جوهر لحاظ کند؛ بنابراین، سومین نوع شناخت در اندیشه او، نوعی «شناسایی متحد شده و وحدت‌بخش است» (همان: ص ۵۲۹) که جهان را، نه به‌مثابه کثرتی از امور متشتت و پراکنده، بلکه

۱. ابهامی ناشی از مفهوم‌گرایی که کلی انتزاعی معمولاً بدان متصف می‌گردد.

۲. این وصف شهود در اندیشه فیلسوفان پیش از او، از جمله افلاطون و دکارت، نیز دیده می‌شود.

به‌مثابه مجموعه اموری که از جوهر واحد نشات گرفته‌اند، درمی‌یابد.

شهود اسپینوزا یک وجه استنتاجی هم دارد؛ البته نه به این معنا که شهود، استنتاج عقلی صرف باشد؛ چرا که می‌دانیم استنتاج صرفاً عقلانی، وصف نوع دوم شناخت و در تقابل با نوع سوم معرفت است. اسپینوزا وقتی شناخت نوع سوم را «شهودی» معرفی می‌کند، مقصودش این نیست که هرگونه خصلت استنتاجی را از آن سلب نماید و شهود را در نقطه مقابل استنتاج قرار دهد. به اعتقاد او، در شهود هم نوعی استنتاج موردنظر است (پارکینسن، ۱۳۸۶: ص ۱۷۳)؛ اما نکته مهمی که در باب استنتاجی بودن شناخت شهودی نباید نادیده گرفته شود، بی‌قاعدگی این نوع شناخت است.

در مورد شناخت استدلالی یا شناخت نوع دوم در اخلاق، به‌وضوح عملی انجام می‌شود؛ یعنی ما با قاعده‌ای کلی آغاز می‌کنیم و این قاعده را بر امور جزئی اطلاق می‌نماییم؛ اما در مورد شناخت شهودی، چنین اتفاقی رخ نمی‌دهد؛ بلکه ما نتیجه را بدون توسل به قاعده درمی‌یابیم (پارکینسن، ۱۳۸۱: ص ۱۷۶). در اینجا نوعی جهش در کار است و شهود اسپینوزا عبارت از استنتاجی است که با حذف قاعده و حد وسط در آن، انسان می‌تواند، بدون واسطه و بی‌قاعد، از مقدمات به نتیجه رهنمون شود.^۱ در واقع، انسان با شناخت شهودی از یک امر، بالضروره امر دیگری را، تحت صفات متفاوت، استنتاج می‌کند.

متعلق شناخت شهودی

شهود، به‌مثابه یک فرآیند حضوری، طبیعتاً نیازمند یک ایزه یا متعلق شناسایی است. در حالی که متعلق شناخت نوع اول امور محسوس و متعلق شناخت نوع دوم امور کلی است، در شناخت مورد نوع سوم، حقایق سرمدی (و در رأس آن‌ها وجود جوهر نامتناهی مطلق) به‌عنوان متعلق معرفت شهودی، معرفی می‌شوند. بر همین اساس است که اسپینوزا در

۱. مقصود از مقدمه و نتیجه در اینجا معنای منطقی آن نیست، بلکه استنتاج ذات یک شیء از ذات سرمدی خداوند است.

اخلاق می‌گوید: «هر کس در این نوع شناخت هر اندازه قوی‌تر باشد، به همان اندازه از خود و از خدای خود آگاه‌تر یعنی کامل‌تر و سعادتمندتر است» (اسپینوزا، ۱۳۶۴: ص ۲۹۶). از این عبارت به روشنی برمی‌آید که متعلق شناخت شهودی، در تحلیل نهایی^۱، وجود سرمدی خداوند و در پی آن نفس انسانی، از آن‌جهت که تحت صفت فکر خداوند قرار می‌گیرد، است.

با توجه به تفاوت شناخت‌های شهودی با شناخت استدلالی، می‌توانیم به تبیین تفاوت متعلق این دو نحوه شناخت نیز پردازیم. شناخت عقلی و شناخت شهودی «از این حیث با یکدیگر تفاوت دارند که شناخت عقلی انتزاعی و شناخت شهودی انضمامی است و این تفاوت به یک معنی تفاوت «موضوع» است» (پارکینسن، ۱۳۸۶: ص ۱۷۲). انضمامی بودن شناخت نوع دوم باعث می‌شود که عقل امکان شناخت ذوات اشیاء را نداشته باشد و «به نظر می‌رسد اسپینوزا قصد داشته شناخت ویژگی‌های اشیاء را با روش توصیفی عقل و شناخت ذات اشیاء را با روش علم شهودی پیشنهاد کند» (Wilson, 2006: p.118). از رهگذر این اظهارات و انتساب آن‌ها به اسپینوزا، می‌توانیم گسستی را که در بخش بیان مسئله بدان اشاره کردیم، روشن نماییم؛ اما لازم است که دو تفسیر رایج در این باب تشریح گردند.

تمایز میان شناخت عقلانی و شناخت شهودی (در/اخلاق)، در واقع تمایز میان شناخت حقایق عام و شناخت اشیاء جزئی است؛ دسته اول متعلق عقل است و دسته دوم متعلق شهود^۲. یکی از نتایجی که برقراری تمایز فوق به همراه دارد، ادعایی مبنی بر وجود تمایز

۱. تعبیر «در تحلیل نهایی» از این‌جهت به کار برده شده که خداوند متعلق شهود واقع نمی‌شود، چراکه شیء جزئی نیست؛ اما شرط شهود است و خود را در شهود نشان می‌دهد.

۲. برای مطالعه بیشتر ن.ک: پارکینسن، جورج هنری دکلیف، (۱۳۸۶)، نظریه شناخت اسپینوزا، ترجمه مسعود سیف،

تهران: علمی و فرهنگی، ص ۱۷۲

Harris, Errol. (1973). *Salvation from Despair*. The Hague: Martinus Nijhoff, pp.107-8.
Curley, E.M. (1973). "Experience in Spinoza's Theory of Knowledge." Edited by Marjorie Grene. *Spinoza: A Collection of Critical Essays* (Anchor Books) 25-59.
Macintosh, J.J. (1971). "Spinoza's Epistemological View." *Royal Institute of Philosophy Supplement* 28-48.

میان صورت‌بندی شناخت در اخلاق و صورت‌بندی شناخت در رساله اصلاح فاهمه است که ادوین کرلی و جیمز مکین‌تاش این موضع را برگزیده‌اند. در مقابل اما اسپنسر کار وجود تمایز بنیادین در این مورد را بر نمی‌تابد و معتقد است دیدگاه اسپینوزا از اصلاح فاهمه تا اخلاق تغییری نکرده است (Caar 1978: p.241).

تفسیر ادوین کرلی که مورد نظر نویسندگان این جستار نیز هست، از مسئله درستی یا نادرستی انتساب عقل‌گرایی به اسپینوزا آغاز می‌شود. او به سراغ آموزه‌های او در حوزه معرفت‌شناسی می‌رود و اعتقاد دارد تفسیر نادرستی از آن در میان مفسران اسپینوزا رواج پیدا کرده (Curley, 1973: p.26). مکین‌تاش نیز درصدد آن است که نشان دهد دیدگاه‌های متافیزیکی اسپینوزا چطور گاهی دیدگاه‌های معرفت‌شناختی او را تحت تأثیر قرار می‌دهند (Macontosh, 1972: p.28).

کرلی با مقایسه صورت‌بندی شناخت در اخلاق و رساله اصلاح فاهمه، نتیجه می‌گیرد که تضادی اساسی میان عقل و شهود برقرار است؛ زیرا شناخت مبتنی بر عقل امری استنتاجی است و معرفت ناقص ذوات اشیاء را در پی دارد؛ درحالی که شهود متضمن شناخت تام و بی‌واسطه ذوات اشیاء است. لذا به‌طور کلی، دو قسم شهود وجود دارد که یکی به شناخت ذات یا تعریف صفت مربوط است، اما دیگری به شناخت ذات یا تعریف حالت اختصاص دارد. تفسیر کرلی از این موضوع مبتنی بر دو گونه تمایز (یا تمایز بین تمایزها) است که به جهت سهولت در بحث، یکی را تمایز و دیگری را فرق می‌نامیم. تمایز مورد بحث که ناظر به عقل و شهود در برابر یکدیگر به‌عنوان دو شکل شناخت بشر است، یک‌بار به‌عنوان تمایز بین استنتاج و شناخت مستقیم و بار دیگر به‌مثابه تمایز بین شناخت کلی در برابر شناخت ذوات اشیاء متناهی مطرح می‌شود. فرق این دو نوع تمایز اما مقصود اصلی کرلی در ارائه تفسیری است که بر گفتاری از خود اسپینوزا، در تبصره نتیجه‌گیری قضیه سی‌وششم بخش پنجم اخلاق، مبتنی است. اسپینوزا در آنجا می‌گوید: «اکنون شایسته آن است تا این نکته را مورد توجه قرار دهیم تا شاید با این مثال نشان دهیم که شناخت اشیاء جزئی که من آن را شهود یا شناخت نوع سوم نامیده‌ام تا چه اندازه برتر از

شناخت کلی است که من آن را شناخت نوع دوم نامیده‌ام» (اسپینوزا، ۱۳۶۴: ص ۳۰۰). کرلی و مکین تاش با استفاده از همین نکته، نتیجه می‌گیرند که اسپینوزا تمایز میان حقایق طبیعت کلی در برابر بصیرت ناظر به ذات اشیاء منفرد را تصریح کرده و به واسطه همین تمایز است که ما می‌توانیم به تغییر بنیادین مقام شناخت شهودی، در فاصله بین اخلاق و رساله اصلاح فاهمه پی ببریم. در واقع، طرفداران تفسیر مذکور بر آنند که معنای تفاوت مطرح شده در بالا، بین دو اثر اسپینوزا تغییر کرده؛ زیرا او در هنگام نگارش رساله اصلاح فاهمه بسیار تحت تأثیر فلسفه دکارت بوده، اما در هنگام نوشتن کتاب اخلاق، به ایده‌های دیگری رسیده است که مستقل از دکارت به شمار می‌روند. بر همین اساس، می‌توان گفت که تفاوت یا فرق مذکور (یعنی فرق بین دو نوع تمایزی که میان عقل و شهود مطرح می‌شوند) از تمایز بین معرفت استنتاجی در برابر معرفت مستقیم، به تمایزی بین شناخت کلیات در برابر شناخت ذات متناهی اشیاء، دگرگون شده است.

به نظر می‌رسد که در اخلاق مرزهای شهود محدودتر لحاظ شده است. این شهود شامل شناخت تام ذوات اشیاء جزئی، یعنی حالات متناهی، است؛ اما شناخت تام ذات صفات الهی را شامل نمی‌شود. شناخت طبیعت صفتی مانند بعد به معنای شناخت امری کلی است که در تمام اجسام مشترک است؛ بنابراین در اخلاق، برخلاف رساله، شناخت طبیعت حرکت و سکون از طریق قواعد و قوانین، معرفت عقلانی است، نه شناخت شهودی. لذا در نهایت یک تفاوت نوعی در متعلق دو نوع برتر شناخت ما برقرار است و در اخلاق، برخلاف رساله، شناخت صفات الوهی ذیل عقل طبقه‌بندی می‌شود. در رساله، عقل عبارت از شناخت ذوات اشیاء ثابت و سرمدی است - یعنی همان صفات و حالات نامتناهی کتاب اخلاق؛ اما شهود، شناخت ذوات آن اشیاء منفرد (جزئی) تغییرپذیر است - یعنی حالات متناهی کتاب اخلاق (Curley, 1973: p.57).

در مقابل، اسپنسر کار که تفسیرش در نقطه مقابل تفسیر کرلی و مکین تاش قرار می‌گیرد، در مقاله مهم خود با عنوان «تمایز بین شناخت شهودی و شناخت عقلانی در اسپینوزا»، به دنبال ارائه تفسیر دیگری است که از تمامیت و سازگاری تمایز مورد بحث

دفاع کند و نشان دهد که اسپینوزا نظر خود را، در فاصله بین نگارش رساله اصلاح فاهمه و اخلاق، تغییر نداده است. کار با صورت‌بندی اقسام شناخت در قالب دو تقسیم چهارتایی و سه‌تایی، به نحوی که اسپینوزا آن‌ها را در این دو اثر مطرح می‌کند، مدعی است که در اخلاق صرفاً نوع سوم و چهارم شناخت رساله اصلاح فاهمه در هم ادغام شده و به نوعی تقلیل یافته‌اند؛ اما این تمایز صرفاً به صورت‌بندی بازمی‌گردد و تمایزی بنیادین نیست. او فکر می‌کند همین تغییر، مفسران دسته دیگر را به این نتیجه رسانده که در دو اثر اسپینوزا پیرامون مفهوم شهود تمایز بنیادینی رخ داده است. البته کار این موضوع را می‌پذیرد که زبان اسپینوزا و نحوه نگارش او باعث به وجود آمدن امکان تفسیر خاص کرلی و مکین‌تاش شده؛ اما قرائت دقیق‌تر ایجاب می‌کند که ادبیات نگارش اسپینوزا را در تفسیر درون‌مایه آن دخالت ندهیم. او همچنین بر آن است که اگر محتوای رساله اصلاح فاهمه را به درستی درک کنیم و درگیر جملات نشویم، این محتوا را، با صورت‌بندی اقسام شناخت در کتاب اخلاق، در تطابق کامل خواهیم یافت (Caar, 1978: pp.241-243).

پیش از نقد نظر کار در رابطه با متعلق شناخت نوع سوم، لازم است این موضوع را تأیید کنیم که ابهام سخنان اسپینوزا و شیوه نگارش او که تعابیر مختلف و بعضاً متناقض را منجر می‌شود، امری غیرقابل تردید است. کرلی بخش عمده‌ای از ابهام موجود در تقسیم انواع شناخت را ناشی از خصلت ایجاز کلام اسپینوزا می‌داند (Curley, 197: p.26). مکین‌تاش معتقد است که در رابطه با شناخت شهودی «اسپینوزا به نحو کنجکاوی برانگیزی کم‌حرف^۱ است؛ نه فقط در مورد حقایقی که از این طریق درمی‌یابد، بلکه حتی در مورد موضوعی که این شیوه مناسب آن است» (Macontosh, 1972: p.44) و حتی ندلر نیز که با تفسیر کرلی و مکین‌تاش موافق نیست، با اشاره به ابهام کلام اسپینوزا، توضیح می‌دهد که تعاریف شناخت نوع اول و دوم «به نحو ناامیدکننده‌ای نحیف هستند و اسپینوزا جزئیات آن‌ها و ماهیت واقعی آنچه مستلزم این دو نوع شناخت است را به ندرت تشریح می‌کند» (Nadler, 2006: p.178).

۱. واژه "Reticent" را می‌توانیم دال بر کم‌گویی، ابهام در سخن و محتاط سخن گفتن هم ترجمه کنیم.

دلیل دیگر به وجود آمدن این اختلاف نظر، به مثال مشهور اسپینوزا در توضیح متعلق شهود بازمی‌گردد که به مثال ریاضی مشهور است. کرلی که مثال ریاضی را گمراه‌کننده و حتی متقلبانه معرفی می‌کند، این سؤال را مطرح می‌نماید که آیا جایی که صحبت از شناخت اشیاء حقیقی است، انواع مختلف شناخت واجد متعلق‌های متفاوتی هم هستند یا نه؟ او در پاسخ می‌گوید که مثال ریاضی اسپینوزا چنین القا می‌کند که پاسخ این سؤال منفی است و متعلق شناخت تفاوتی ندارد؛ اما مستنداتش هم وجود دارد که نشان می‌دهند پاسخ این پرسش می‌تواند مثبت هم باشد (Curley, 1973: pp.28-30).

تفسیر اسپینوسا کار اما ابهام‌مورد بحث را به نفع تمامیت و یکدستی نظر اسپینوزا در باب متعلق شهود در رساله و اخلاق، صادره می‌کند و به دنبال آن است که کل ماجرا را به تفاوت در نحوه بیان ربط بدهد؛ اما تفسیر مورد تأیید این جستار، بحث خود را از همین تفاوت مورد بحث آغاز می‌کند و بر آن است که الفاظ به کار رفته در رساله اصلاح‌فاهمه و کتاب اخلاق می‌توانند در این مورد راهگشا باشند. نکته مهم در این تفسیر، دقت در فعلی است که اسپینوزا در تبیین معنای شهود به کار می‌برد و آن فعل advance است. شناخت شهودی در اخلاق به مثابه پیشرفتی از ذات عینی صفت به شناخت تام ذات اشیاء در نظر گرفته شده، در حالی که تبیین مفهوم شهود در رساله ناظر به این پیشروی نیست، بلکه خود صفت متعلق شناخت شهودی را مدنظر قرار می‌دهد؛ در حالی که همین صفت، در اخلاق، متعلق شناخت عقلانی است.

بر این اساس می‌توان گفت که تفسیر اسپینوسا کار به نکته ظریفی که در این فعل و کارکرد آن در آثار اسپینوزا نهفته است، توجه نداشته و به همین خاطر است که از همگرایی و پیوستگی، در فاصله بین رساله و اخلاق، دفاع می‌کند. یکی از مهم‌ترین دلایلی که می‌تواند لزوم توجه مفسرین به واژگان به کار گرفته شده توسط اسپینوزا را روشن کند، دقت او در شیوه نگارش و نحوه استخدام واژگان است که می‌دانیم با نهایت دقت و ظرافت انجام گرفته و سخت می‌توان پذیرفت که اسپینوزا نسبت به دلالت‌های مختلفی که واژگانش ممکن است به همراه داشته باشند، بی‌اطلاع بوده. همچنین لازم به توضیح است

که تفسیر مورد پشتیبانی این جستار، به هیچ وجه منکر وحدت روش شناختی اسپینوزا در رساله و اخلاق نیست؛ اما مسئله بر سر این است که نقطه نظر اسپینوزا در شرح دو کتاب تفاوت کرده که این موضوع از مقایسه دو نوع شهودی که در رساله معرفی می شود و یک نوع شهود مطرح شده در کتاب اخلاق قابل دریافت است. در واقع، کتاب اخلاق رابطه میان شناخت و اعیان (یعنی اشیاء جزئی یا حالات متناهی) را مدنظر قرار می دهد و شناخت شهودی صفات محل بحث آن نیست؛ لذا اگر تفسیر اسپنسر کار و دیگر تفاسیری که از پیوستگی نگاه اسپینوزا حمایت می کنند را بپذیریم، او لااقل در جای دیگری از اخلاق باید صراحتاً به شناخت شهودی صفات هم اشاره ای می کرد، اما چنین چیزی در این کتاب وجود ندارد.

اسپینوزا در بخش دوم کتاب اخلاق و به طور خاص در تبصره های اول و دوم قضیه شماره چهل، دو شیوه اصلی را که در آن ها شناختی از اشیاء مبتنی بر تجربه داریم (تخیل و عقل)، صورت بندی می کند و سپس اضافه می کند که نوع دیگری از شناخت اشیاء هم در کار است که شناختی معطوف به ذات آن هاست. او این قسم شناخت را شناخت شهودی ذات اشیاء توصیف می کند و آن را علمی معرفی می کند که «از تصور تام ماهیت بالفعل بعضی از صفات خدا نشأت می گیرد و به شناخت تام ذات اشیاء منتهی می شود» (اسپینوزا، ۱۳۶۴: صص ۱۱۰-۱۱۲)؛ در حالی که از شناخت شهودی صفات حرفی نمی زند. با این همه تفسیر مورد نظر ما قطعاً مدعی آن نیست که اسپینوزا، در کتاب اخلاق، شهودی بودن شناخت صفات را منکر شده؛ بلکه مقصود آن است که شهود، به نحوی که در اخلاق مطرح می شود، ناظر به جزئیات یا حالات متناهی است و نه ناظر به صفات.

مرور و نتیجه گیری

۱. شناخت شهودی در اندیشه اسپینوزا از یک طرف، امری استنتاجی، بی واسطه، بی قاعده و از طرف دیگر، ناظر به امر جزئی است. در این میان، بی واسطگی شهود، صفت خاص این نوع شناخت در رساله اصلاح فاهمه و ناظر بودن شهود به امر جزئی، ویژه شهودی است که در کتاب اخلاق تبیین می گردد. لازم به تصریح است که این اظهار عقیده، منافاتی با آنچه

در کتاب *اخلاق* مطرح می‌شود ندارد و خدش‌های بی‌واسطه بودن شهود وارد نمی‌کند؛ اما محل تأکید، آن‌جاست که شهودی که در *رساله اصلاح فاهمه* مطرح می‌شود، صرفاً ناظر به امر جزئی نیست؛ یعنی متعلق شهود در *رساله*، اعم از متعلق شهود در *اخلاق* است.

۲. حقیقت ذات اشیاء جزئی را می‌توان از وجود خداوند، از آن‌جهت که خدا علت قریب آن‌هاست و اشیا به نحو سرمدی از ذات او تحت صفات مختلف انشاء می‌یابند، استنتاج نمود. همچنین انسان با شناخت شهودی می‌تواند به سلطه بر عواطف و در نتیجه، آزادی نائل می‌آید.

۳. مهم‌ترین خصلت‌های شهود در نظر اسپینوزا عبارت‌اند از خطاناپذیری، وحدت‌بخشی، تفصیل، بی‌واسطه بودن، عدم تبعیت از قاعده و جزئیت که مورد اخیر اهمیت ویژه‌ای در بحث از متعلق معرفت شهودی در اندیشه اسپینوزا دارد. شهود مورد نظر اسپینوزا (در صورتی از آن‌که در کتاب *اخلاق* ارائه می‌شود) از این‌جهت که ناظر به امر جزئی است، کاملاً از شناخت‌های شهودی انتزاعی و عقلانی فیلسوفان پیش از خودش که عموماً به دریافت امور کلی توجه داشتند، جدا می‌شود.

تعارض منافع

تعارض منافع وجود ندارد.

ORCID

Mohammad Anbarsooz

Yosef Nozohour



<http://orcid.org/0000-0001-8019-3890>



<http://orcid.org/0000-0001-5773-7749>

منابع

- اسپینوزا، باروخ. (۱۳۶۴). *اخلاق*. ترجمه محسن جهانگیری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- اسپینوزا، باروخ. (۱۳۷۴). *رساله در اصلاح فاهمه*. ترجمه اسماعیل سعادت. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- پارکینسن، جی. ایچ. آر. (۱۳۸۱). *عقل و تجربه از نظر اسپینوزا*. ترجمه محمدعلی عبداللهی. قم: بوستان کتاب.
- پارکینسن، جی. ایچ. آر. (۱۳۸۶). *نظریه شناخت اسپینوزا*. ترجمه مسعود سیف. تهران: علمی و فرهنگی.
- کاتینگم، جان. (۱۳۹۲). *دکارت*. ترجمه مصطفی شهرآیینی. تهران: نی.
- لوید، ژنویو. (۱۳۹۶). *اسپینوزا و کتاب اخلاق*. ترجمه مجتبی درایتی و دیگران. تهران: شب‌خیز.
- مرادخانی، علی. (۱۳۸۰). «اسپینوزا از نظرگاه هگل». *میان‌رشته‌ای دانشکده ادبیات و علم انسانی دانشگاه تهران*. ۱۶۰. ۴۳۹-۴۵۸.
- نوظهور، یوسف. (۱۳۷۹). *عقل و وحی و دین و دولت در فلسفه اسپینوزا*. تهران: پایا.
- وال، ژان. (۱۳۸۰). *بحث در مابعدالطبیعه*. ترجمه یحیی مهدوی. تهران: خوارزمی.
- هارت، مایکل. (۱۳۹۲). *ژیل دلوز: نوآموزی در فلسفه*. ترجمه رضا نجف‌زاده. تهران: نی.
- Armstrong, A.H. 1953. *Plotinus*. New York: Collier.
- Blackburn, Simon. (2005). *Dictionary of Philosophy*. California: Oxford.
- Caar, Spencer. (1978). "Spinoza's Distinction Between Rational and Intuitive Knowledge." *The Philosophical Review*. 87, No.2. 241-252.
- Cuerly, Edwin. (2006). "The Cogito and the Foundations of Knowledge." Edited by Stephen Gaukroger. *The Blackwell Guide to Descartes' Meditations* (Blackwell). 30-47.
- Curley, Edwin. (1973). "Experience in Spinoza's Theory of Knowledge." Edited by Marjorie Grene. *Spinoza: A Collection of Critical Essays* (Anchor Press). 25-59.
- DellaRocca, Michael. (1996). *Representation and the Mind-Body Problem in Spinoza*. New York: Oxford.
- Descartes, Rene. (1985). *The Philosophical Writings of Descartes*. Translated by John Cottingham. Vol. 1. New York: Cambridge University Press.
- Edwards, Paul. 1967. *The Encyclopedia of Philosophy*. New York: Macmillan.
- Goetschel, Willi. (2004). *Spinoza's Modernity*. London: University of Wisconsin Press.
- Emilsson, Eyjolfur Kjalar. 2007. *Plotinus on Intellect*. Oxford: Clarendon Press.
- Harris, Errol. (1973). *Salvation from Dispair*. The Hague: Martinus Nijhoff.

- Macintosh, J. J. (1972). "Spinoza's Epistemological Views." *Reason and Reality* (Palgrave Macmillan). 28-48.
- Nadler, Steven. (2006). *Spinoza's Ethics*. New York: Cambridge University Press.
- Runes, Dagobert. 1942. *The Dictionary of Philosophy*. New York: Philosophical Library.
- Spinoza, Baruch. (2002). *Complete Works*. Translated by Samuel Shirley. Indianapolis: Hackett Publishing Company.
- Wilson, Margaret D. (2006). "Spinoza's Theory of Knowledge." Edited by Don Garret. *The Cambridge Companion to Spinoza*. 89-141.
- Wolfson, Harry Austryn. (1934). *The Philosophy of Spinoza*. Vol. 1. Massachusetts: Harvard University Press.

ترجمه لاتین منابع فارسی:

- Cottingham, John. (2012). *Descartes*. Translated by Mustafa Shahraayini. Tehran: Ney. [in Persian]
- Hardt, Michael. (2012). *Gilles Deleuze: an apprenticeship in philosophy*. Translated by Reza Najafzadeh. Tehran: Ney. [in Persian]
- Lloyd, Genevieve. (2016). *Routledge Philosophy Guidebook to Spinoza and The Ethics*. Translated by Mojtaba Drait and others. Tehran: Shabkhiz. [in Persian]
- Moradkhani, Ali. (2001). *Spinoza through Hegel's thought*. Interdisciplinary Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran. 160. 439-458. [in Persian]
- Nozohoor, Yoosef. (2000). *Reason, Revelation, Religion and State in Spinoza's Philosophy*. Tehran: Paya. [in Persian]
- Parkinson, J.H. R. (2002). *Spinoza: Reason and Experience*. Translated by Mohammad Ali Abdullahi. Qom: Bostan Kitab. [in Persian]
- Parkinson, J.H. R. (2007). *Spinoza's theory of knowledge*. Translated by Masoud Saif. Tehran: Scientific and Cultural. [in Persian]
- Spinoza, Baruch. (1985). *Ethics* Translated by Mohsen Jahangiri. Tehran: Academic Publishing Center. [in Persian]
- Spinoza, Baruch. (1995). *Treatise on the Emendation of the Intellect*. Translated by Ismail Saadat. Tehran: Academic Publishing Center. [in Persian]
- Wahl, Jean. (2001). *Treaty of Metaphysics*. Translated by Yahya Mahdavi. Tehran: Kharazmi. [in Persian]

استناد به این مقاله: عنبرسوز، محمد، نوظهور، یوسف. (۱۴۰۰). بررسی متعلق شهود در اندیشه اسپینوزا، فصلنامه علمی حکمت و فلسفه، ۱۶(۶۸)، ۱۵۳-۱۷۴.

DOI: 10.22054/wph.2021.53089.1867



Hekmat va Falsafeh (Wisdom and Philosophy) is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.